

سفر وهابیت به مصر

منوچهر دین پرست

◀ جز وهابیت که شکل‌گیری آن مستقیماً ریشه در اندیشه کلامی سنت اسلامی دارد، دیگر جنبش‌های اسلامی دو قرن اخیر جهان اسلام به تاثیر از اندیشه‌های غربی و فعالیت روشنفکرانی چون سیدجمال‌الدین، سیداحمدخان هندی و محمد عبده و... شکل گرفتند. جالب آن‌که این اندیشمندان اسلامی، علیرغم اولین برخوردشان با دنیای غرب و در شرایطی که سیاست‌های استعماری اروپا و غرب بر جهان اسلام سایه افکنده بود، در عین توجه به دین اسلام و حتی صاحب‌نظر بودن در این زمینه، شیفتگی خاصی به تمدن جدید غربی از خود نشان دادند و حتی درصدد توجه اسلام بر مبنای توجه به اندیشه و تمدن غرب جدید برآمدند؛ چنان‌که سیداحمدخان هندی در سفری به انگلستان چنان منقلب شد که حتی مردم هند را در مقابل مردم متمدن غرب، بوزینه تلقی کرد. اما هم‌پای دیرپایی استعمار، فروپاشی خلافت عثمانی، شکل‌گیری استعمار نو و دولت‌های دست‌نشانده استعمارگران غربی در کشورهای اسلامی، و به‌ویژه پس از شکست تجربه‌های توسعه به شیوه غرب در این کشورها، به تدریج شیفتگی اولیه روشنفکران مسلمان به غرب، جای خود را به نوعی طرد اندیشه غربی و جستجوی راه‌های مبارزه با آن سپرد. بارزترین نمونه این چرخش و جهت‌گیری فکری از سمت‌گرایش به سیستم تمدن غربی به سوی تمرکز بر یک روش اسلامی - در دنیای تسنن - در اندیشه‌های سلفی‌گرایانه محمدرشیدرضا قابل جستجو است که علیرغم وجود بن‌مایه این فکر در اندیشه محمدعبده و سیدجمال‌الدین، وی در تلفیقی با ناسیونالیسم عربی به آن وجه‌ای خاص بخشید که پس از او، هرچه بیشتر بر جنبه‌های افراطی عربی آن افزوده شد تا اینکه تفکر سلفی، علیرغم خاستگاه روشنفکری اولیه‌اش، امروزه در همسختی آشکار با وهابیت عربستان، به نماد بارز جمود فکری و بنیادگرایی افراطی تبدیل شده است و علیرغم آن‌که در ظهور خود پدیده‌ای مدرن به

حساب می‌آید، از هر اندیشه‌ای جز خود بیزاری می‌جوید. این نحله فکری گرچه پس از حوادث تروریستی اخیر در جهان، معارضان جدیدی در سطح بین‌المللی پیدا کرده است اما اصلی‌ترین معارض فکری آن تاکنون تفکر شیعی بوده است. از این‌رو نظام جمهوری اسلامی نیز که براساس اندیشه‌های شیعی استوار می‌باشد، از همان آغاز مورد دشمنی آنان واقع شد؛ چنان‌که در جنگ تحمیلی عراق و ایران، این گروه‌ها بیشترین کمک را به رژیم بعث نمودند.



سلفیه در لغت و اصطلاح

سلفی‌گری در معنای لغوی به معنی تقلید از گذشتگان، کهنه‌پرستی یا تقلید کورکورانه از مردگان است. اما سلفیه (Salafiyeh: اصحاب السلف الصالح) در معنای اصطلاحی آن، نام فرقه‌ای است که تمسک به دین اسلام بسته، خود را پیرو سلف صالح می‌دانند و در اعمال، رفتار و اعتقادات خود، سعی بر تابعیت از پیامبر اسلام (ص)، صحابه و تابعین دارند. آنان معتقدند که عقاید اسلامی باید به همان نحو بیان شوند که در عصر صحابه و تابعین مطرح بوده است؛ یعنی عقاید اسلامی را باید از کتاب و سنت فراگرفت و علماً نباید به طرح ادله‌ای غیر از آنچه قرآن در اختیار می‌گذارد، بپردازند. در اندیشه سلفیون، اسلوب‌های عقلی و منطقی جایگاهی ندارد و تنها نصوص قرآن، احادیث و نیز ادله مفهوم از نص قرآن برای آنان حجیت دارد.^۱

خاستگاه فکری سلفیه

محمد ابوزهره در بیان عقاید این نحله در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه می‌نویسد: «هر عملی که در زمان پیامبر (ص) وجود نداشته و انجام نمی‌شده است، بعداً نیز نباید انجام شود.» ابن تیمیه (۷۲۸-۶۶۱ ق.) - فقیه و متکلم حنبلی - از این اصل کلی سه قاعده دیگر استخراج و استنتاج کرد:

۱- هیچ فرد نیکوکاری یا دوستی از دوستان خدا را نباید وسیله‌ای برای نزدیک شدن به خدا قرار داد.^۲ به هیچ زنده یا مرده‌ای پناه نباید برد و از هیچ کس نباید یاری خواست.^۳ به قبر هیچ پیغمبر یا فرد نیکوکاری نباید تبرک جست یا تعظیم کرد.^۴

معتقدان به سلف صالح، عقاید خود را به احمدبن حنبل (۲۴۱-۱۶۴ ق.) نسبت می‌دادند، اما پاره‌ای از فضلالی حنبلی در این خصوص، یعنی در نسبت آن سخنان به احمدبن حنبل، با آنان به مناقشه پرداختند. در آن زمان، میان این گروه و اشاعره جدالها و مناقشات شدیدی جریان داشت و هرکدام از آن دو فرقه ادعا می‌کرد که دعوت آنها براساس مذهب سلف صالح است. معتقدان به سلف صالح با روش معتزله شدیداً مخالفت می‌کردند؛ زیرا معتزله در تبیین عقاید اسلامی از فلاسفه‌ای بهره می‌بردند که آنان نیز به‌نوبه خود افکارشان را از منطق یونان اقتباس می‌کردند. تصاویری که از احمدبن حنبل در منابع مختلف ارائه شده، وی را محدثی سنت‌گرا و ضد فقاقت و اجتهاد نشان می‌دهد که از تمسک به رای تبری می‌جسته و تنها به قرآن و حدیث استدلال می‌کرده است و چون در استناد به حدیث بسیار مبالغه می‌نموده، گروهی از بزرگان اسلام، مانند محمدبن جریر طبری و محمدبن اسحاق‌الاندلسی، او را از بزرگان حدیث - و نه از مجتهدان اسلام - شمرده‌اند. در واقع ابن حنبل به‌عنوان محدثی برجسته و پیرو طریقه اصحاب حدیث با هرگونه روش تاویلی و تفسیر متون مخالف بود و با بزرگان اصحاب رای، سر‌ناسازگاری داشت. وی مخالفت با سنت را بدعت می‌خواند و با «اهل الاهواء و البدع» موافق نبود.^۵ آنچه مسلم است، احمدبن حنبل بیش از صدوپنجاه سال پیشوای عقاید سنتی - سلفی بود، اما «به‌طور کلی قشری بودن، متابعت از ظاهر کلام، جمود افکار، تعصب مفرط حنبلیان، دورافتادگی مکتب فقهی ایشان از واقعیت زنده تاریخی و مهجوری از هر آنچه در اجتماع و زندگی روزمره تازه بود، در مجموع، منجر به سقوط و

انحطاط این مذهب و کم طرفدار بودن این فرقه شد.^۴ پس از مرگ احمدبن حنبل اندیشه‌ها و افکار وی نزدیک به یک قرن ملاک سنت و بدعت بود، تا اینکه عقاید وی و نیز سلفی‌گری تحت تاثیر انتشار مذهب اشعری به تدریج فراموش شد.

در قرن چهارم هجری ابومحمد حسن بن علی بن خلف برپهاری برای احیای سلفی‌گری تلاش کرد، اما در برابر شورش مردم کاری از پیش نبرد.

در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم احمد بن تیمیه و سپس شاگردان ابن قیم الجوزیه عقاید حنبله را به گونه‌ای افراطی‌تر احیا کردند. ابن تیمیه به عنوان متکلم و مدافع متعصب مذهب حنبلی، با آزاداندیشی و تأویل مخالف بود و لذا اقداماتش بیش‌ازپیش باعث انحطاط و عقب‌ماندگی مذهب حنبلی شد. عصر ابن تیمیه، دوره انحطاط و تنزل تفکر فلسفی و استدلال منطقی و همچنین قرن روی آوردن به ظواهر دین و توجه سطحی به معارف خشک و مذهبی عنوان شده است. در واقع، در این عصر «فقها و متکلمان قشری بعضی مذاهب - مانند مذهب حنبلی - به عنوان دفاع از دین و عقاید خاص مذهبی خود، به توجیه اصول و فروع مذهب خود پرداختند و احیاناً در این راه بر ضد علم و فلسفه قیام کردند. ابن تیمیه یکی از این کسان بود که در مذهب حنبلی قیام کرد، وی به عنوان دفاع از آن مذهب، مبارزاتی با مذاهب دیگر اسلامی می‌کرد و عقاید خود را به عنوان زنده کردن عقاید مذهب حنبلی در بسیاری از کتابهای خود بیان کرد.»^۵

با مرگ ابن تیمیه، دعوت به سلفی‌گری و احیای مکتب احمدبن حنبل در عرصه اعتقادات عملاً به فراموشی سپرده شد.

ظهور وهابیت

در قرن دوازدهم هجری قمری، محمدبن عبدالوهاب نجدی (۱۱۱۵-۱۲۰۶ق) با طرح مجدد ادعای بازگشت به اسلام اصیل، اندیشه پیروی از سلف صالح را بار دیگر به عرصه منازعات کلامی آورد، او با استناد به «بدا الاسلام غریبا و سیمود غریبا» معتقد بود که اسلام اصل نخستین را در غربت یافته است؛ از این رو، وی با آنچه خود آن را بدعت و خلاف توحید می‌خواند، به مبارزه برخاست و مسلمانان را به سادگی اولیه دین و پیروی از سلف صالح دعوت می‌کرد و مظهر بارز سلف صالح او نیز امام احمدبن حنبل بود. یکی از آثار عبدالوهاب، التوحید و مختصر سیره الرسول نام دارد. نهضت وی جنبه ضد حکومت عثمانی یافت و پس از آن که امرای سعودی نجد - که حنبلی مذهب بودند - به آیین او گرویدند، وی برای فرمانروایی عثمانی خطر ساز گردید و لذا محمدعلی پاشا، خدیو مصر، از جانب سلطان عثمانی برای سرکوب آنان مامور شد. اما علیرغم این سرکوب، با گذر زمان، پیروان محمدبن عبدالوهاب بر نجد و حجاز تسلط یافتند و دولت سعودی کنونی را تشکیل دادند.^۶

به اعتقاد وهابیان، مذهب وهابی نه نحله‌ای جدید، بلکه، همان مذهب سلف صالح است و از این رو، خود را «سلفیه» نیز می‌نامند؛ زیرا آنان مدعی هستند که در اعمال و افعال خود، از سلف صالح، یعنی از اصحاب پیامبر اکرم(ص) و تابعین آنان پیروی می‌کنند. وهابیان معتقدند که باید اساس دین بر قرآن و مفاهیم ظاهری احادیث صحیح پیامبر(ص) و اصحاب او نهاده شود و در پی آنند که این آیات و روایات بدون هرگونه تغییر و تأویل مورد استناد و عمل قرار گیرد؛ یعنی صرفاً به ظاهر مفاهیم آنها عمل شود. از این رو، آنان آن دسته از رفتار و کردار مسلمانان را که با قرآن و احادیث اصلی تطبیق نمی‌کند، انحراف از اصول و فروع اصلی قرآن و اسلام می‌شمارند.

دکتر محمدسعید رمضان البوطی،^۷ از منتقدان اندیشه سلفیه و فرقه وهابیت، در کتاب «السلفیه مرحله زمینه مبارکه لا مذهب الاسلامی» درباره سلفیه و پیدایش آن می‌گوید: «سلفیه پدیده‌ای ناخواسته و نسبتاً نوظهور است که انحصارطلبانه مدعی مسلمانی است و همه را جز خود، کافر می‌شمرد؛ فرقه‌ای خودخوانده که با به‌تن‌در کشیدن جامه انتساب به سلف صالح و با طرح ادعای وحدت در فضای بی‌مذهب، با بنیان وحدت مخالف است. سلفیه، یعنی همان بستر وهابیت، مدعی است که هیچ مذهبی وجود ندارد و باید به عصر سلف، یعنی دوران صحابه، تابعین و تابعین تابعین بازگشت و از همه دستاوردهای مذاهب که حاصل قرن‌ها تلاش و جستجوی عالمان فرقه‌ها بوده و اندوخته‌ای گران سنگ از فرهنگ اسلامی در ابعاد گوناگون پدید آورده است و با پاسداشت پویایی اسلام و فقه اسلامی آن را به پاس‌خگویی به نیازهای عصر توانا ساخته است، چشم پوشید و «اسلام بلامذهب» را اختیار کرد.»

سلفیه دستی به دعوت بلند می‌کند و می‌گوید: «بیایید با کنار گذاشتن همه مذاهب به سوی یگانه‌شدن برویم» اما با دست دیگر، شمشیر تکفیر برمی‌کشد و مدعی است که با حذف دیگران از جامعه اسلامی و راندن آنان به جمع کفار، جامعه اسلامی را یکدست می‌کند. در پشت این دعوت به بی‌مذهبی، نوعی مذهب نهفته و بلکه دعوت، خود نوعی مذهب است، آن هم مذهبی گرفتار جنگال جمود و تنگ‌نظری که اسلام را به صورت دینی بی‌تحرك، بی‌روح، ناقص، ناتوان و بی‌جاذبه تصویر می‌کند و با احیای خشونت و تعصب، راه را بر هرگونه نزدیک شدن به همدیگر می‌بندد.^۸ این فرقه با سایر فرقه‌های سنی در عقیده و کلام نیز اختلاف دارد و مدعی است که بدعتها، خرافات و اوهام وارد دین راستین و ناب اسلام شده و مسلمانان را از دنبال کردن راه سلف باز داشته‌اند. در عقاید این فرقه، احادیث و سنت مقام ویژه‌ای دارند و آنان قرآن را معیار سنجش احادیث و سنت می‌دانند. سلفی‌ها معتقدند که سنت با قرآن نسخ نمی‌شود و آن را نسخ نمی‌کند. آنها معتقدند که نیازمندی قرآن به سنت بیش از نیازمندی سنت به قرآن است و احادیث را

باید بر قرآن عرضه کرد. البته این بدان معنا نیست که قرآن در درجه دوم قرار دارد و سنت و احادیث ارجح‌اند، بلکه باید به قرآن همان‌گونه عمل کرد که رسول‌الله(ص) آن را انجام می‌داد؛ ولو این مساله نیز معمولاً با توجه به شرایط روز با مشکلاتی روبرو است. سلفیون به حدیث روایت شده از عبدالله بن مسعود استناد می‌کنند، مبنی بر این که پیامبر(ص) فرمود: «خیر الناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم و...»^۹ آنان آرای علما را در مراد از این قرون ثلاثه ذکر می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که سبب «خیریت» نسل اول صدر اسلام آن است که آنها (صحابه، تابعین و تابعین تابعین) سلسله منتهی به منبع وحی را تشکیل می‌دادند و اسلام را دست نخورده و بکر فرامی‌گرفتند و به نسلهای بعدی می‌رساندند، اما بدعتها پس از این تاریخ در اسلام پیدا شد و همین امر علت خیریت آن سه نسل از مسلمانان است. به عقیده سلفیون، نهایت تلاش درست ما می‌تواند چنین باشد که سلوک آنان را در فهم اسلام، میزانی برای استنباط و فهم خود قرار دهیم، به آنان اقتدا کنیم و از هرگونه خلاف راه و روش آنها اجتناب نماییم. گرچه پیروان سلفیه با این دیدگاهشان جامعه اسلامی و مسلمانان را به دو دسته سلفیه و غیر سلفیه - از نظر آنان کافر و مشرک؛ حتی اهل سنت - تقسیم کردند و این خود یک بدعت است، اما این فرقه در تبادل فهم و آراء خود، حتی در بین خودشان نیز به اختلافات اساسی دچار شدند. در واقع سلفیون با اعتقادشان به تبعیت از روش و اسلوب سلف، باب استنباط و اجتهاد را که تضمین‌کننده بقا و ابدیت اسلام است، مسدود کردند.

سلفیه پس از فروپاشی عثمانی

پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی - آخرین دولت بزرگ و مستقل اسلامی - اهل سنت قطب‌نمای خود را گم کردند و به تدریج کشورهای متعددی نظیر عراق، عربستان، سوریه، لبنان، اردن و... به عنوان کشورهای جداگانه‌ای از دل این امپراتوری تجزیه شدند. از این رویداد بزرگ، جنبشهای متعددی مبتنی بر نهضتهای کلاسیک دینی به تدریج سربرآوردند. این جنبشها - که گاه اصلاح‌گرا نیز بودند - خاستگاهی ضد استعماری داشتند و خواهان بازگشت به «وضع پیشین» بودند. جنبشهایی نظیر اخوان المسلمین در مصر، جنبشهای آزادی‌بخش در الجزایر، تونس، پاکستان و سایر ملل اسلامی را می‌توان از این دسته شمرد. اما این جنبشها با یک رویکرد مهم نیز روبرو بودند و آن احیای سمبلیا و الگوهای صدر اسلام بود. جنبشهای اسلامی مشکل عمده خود را اندیشه‌های غربی و نظامهای تئوریک منبعث از غرب می‌دانستند. نظامهای حکومتی مبتنی بر پایه‌های اومانیسم و دموکراسی در غرب، اکنون توانسته بودند تجارب خود را در کشورهای مختلف غربی به عرصه ظهور رسانده و حکومتهای مدرنی را پایه‌گذاری کنند. اما جنبشهای اسلامی با

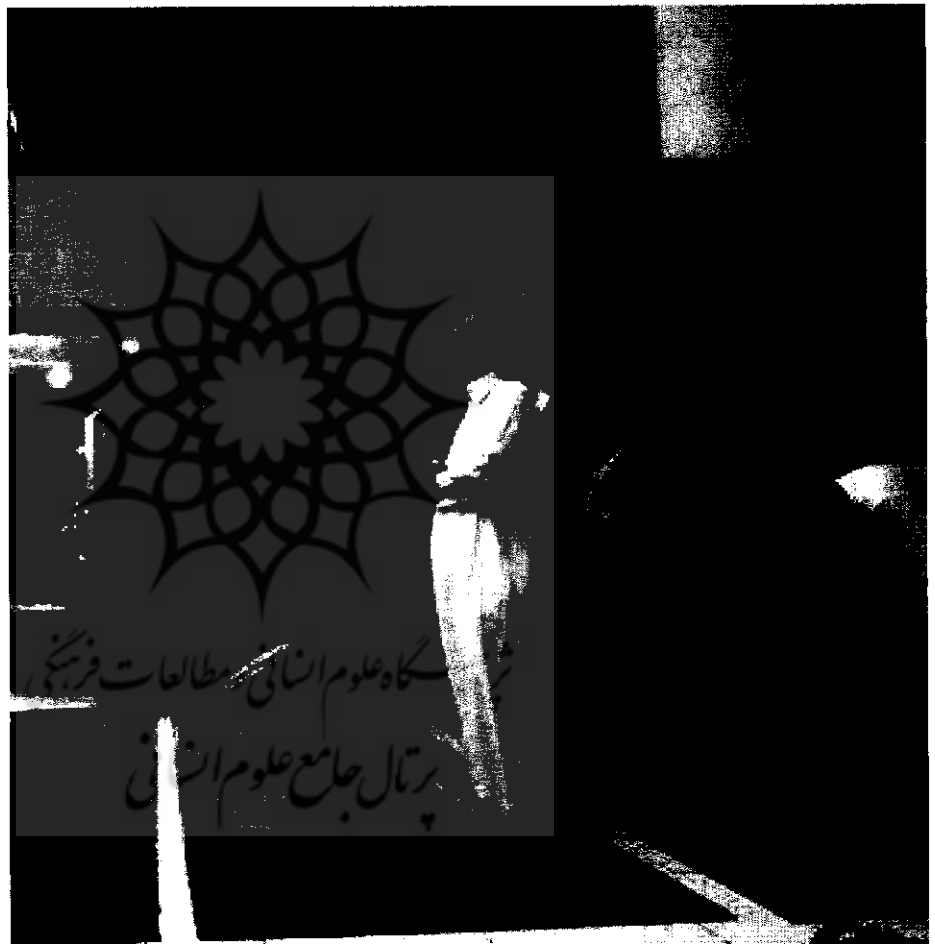
چالشی عظیم مواجه بودند و آن وجود اندیشه بازگشت به نظام خلفای صدر اسلام، یعنی بازگشت به «وضع پیشین» بود. این اندیشه بازگشت به زودی به شکل گیری اندیشه تشکیل حکومت اسلامی منجر شد. چیزی که این دگرگونی را سریع تر کرد، مجموعه‌ای از واکنشهای سنت‌گرایان در قبال سکولاریسم ترکیه، تجاوز و تهدید قدرتهای غربی و پیامدهای بحران فلسطین بود که پس از سیطره رژیم اسرائیل بر آن، به یک مساله محوری و بنیادی برای جنبشهای عربی - اسلامی تبدیل شد.

اما خاستگاه اصلی این تفکرات، بنیادگرایی (Fundamentalism) بود. بعدها به بنیادگرایی، پسوند اسلامی نیز اضافه شد و این تفکر به یکی از

نقش رشیدرضا

در ترویج عقیده مبارزاتی سلفیه

در پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، تعالیم سیدجمال‌الدین اسدآبادی (۱۸۳۸-۱۸۹۸م) و محمد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵م) در مصر و سرزمینهای دیگر عرب پیروان بسیاری در میان نویسندگان و اندیشمندان یافت و سرآغاز شیوه تفکر تازه‌ای درباره جایگاه اسلام در جهان امروز شد. از جمله این روشنفکران محمد رشیدرضا (۱۸۶۵-۱۹۳۵م) بود که به دعوت محمدبن عبدالوهاب اهمیت داد و خود نیز از دگماتیسم و جمود سلفیه اثر پذیرفت و با این تاثیرپذیری، بر نهضت اصلاح دینی مسلمانان تاثیر منفی نهاد. رشیدرضا سوری‌الاصل بود و تحصیلاتش



را در طرابلس در مدرسه ملی اسلامی - از مدارس پیشرو آن زمان - و سپس در یکی از مدارس دولتی عثمانی به پایان برد. کوششهای محمد رشیدرضا در جنبش عرب در سوریه، بلندی آوازه و شهرت او را در پی داشت که باعث شد وی در سال ۱۹۲۰م به ریاست کنگره ملی سوریه در دمشق برگزیده شود. پس از تسلط فرانسویان بر سوریه، وی به مصر مهاجرت کرد و در شمار پیروان عبده درآمد. برخلاف عبده که در زمان حیاتش چندبار از اروپا دیدن کرده بود، رشیدرضا تنها یک‌بار، آن هم در سال ۱۹۲۱م

اندیشه‌های سیاسی رادیکال تبدیل گردید. بنیادگرایی سلفی به‌ویژه در مصر ابتدا ترکیبی از بنیانگذاران وهابی دولت عربستان سعودی و تعالیم فرقه سلفیه ملهم از محمد عبده و محمد رشیدرضا بود که بازگشت به اسلام اولیه یا وضع پیشین را تبلیغ می‌کرد. این دو رگه بنیادگرایی بعدها از یکدیگر جدا شدند و سلفیه نمود فعالیت انقلابی و رادیکال و از سوی دیگر، وهابی‌گری مظهر محافظه‌کاری سفت و سخت شد.^{۱۰} اندیشه سلفیه گرچه بعدها به اپوزیسیون فرقه وهابیت تبدیل شد، اما همچنان به‌عنوان یک ایدئولوژی انقلابی باقی ماند.

به‌عنوان عضو هیات نمایندگی سوریه و فلسطین برای اعتراض به قیمومت انگلستان و فرانسه به جامعه ملل. به این سرزمین سفر کرد. باین حال، چون مدارسی که او در آنها درس خوانده بود علوم جدید را به دانش‌آموزان یاد می‌دادند، وی بیش از عبده از معارف جدید بهره داشت. مهمترین خدمت‌ش در تبلیغ سلفیه، انتشار ماهنامه المنار بود که نخستین شماره آن در سال ۱۸۹۸م در قاهره منتشر شد و تا سی و پنج سال به‌طور مداوم در صفحات آن معارف اسلامی سنی و عقاید رایج مسلمانان نقد می‌شد.^{۱۱} کار دیگر رشیدرضا بنیانگذاری انجمنی به نام «جمعية الدعوة و الارشاد» (انجمن تبلیغ و راهنمایی) در سال ۱۹۰۹م بود. او نخستین‌بار به هنگام دیدار از کتابخانه هیات مبلغان مذهبی آمریکایی در طرابلس به فکر تاسیس این انجمن افتاد. وی قصد داشت از این راه، هم تبلیغات هیاتهای مذهبی مسیحی را در کشورهای اسلامی بی‌اثر سازد و هم واعظان و آموزگاران جوان برای تبلیغ شعائر اسلامی تربیت کند.

سالهایی که رشیدرضا به نشر آثار و افکار خود می‌پرداخت، با واپسین سالهای عمر امپراتوری عثمانی مقارن بود. ناتوانی و فساد این دستگاه - به‌عنوان دارالخلافه مسلمانان - بسیاری از سنیان را بر فرجام خلافت نگران کرده بود. رضا خلافت را مظهر پیوستگی دین و دولت در اسلام می‌دانست و تحقق همه آرمانهای دین جهانی اسلام را به آن وابسته می‌دید. گرچه البته این عقیده او، تازگی نداشت، بلکه فقهای سنی و به‌ویژه ماوردی، غزالی و ابن جماعه نیز در قرون پنجم، ششم و هشتم قمری آن را به تفصیل بیان کرده‌اند.^{۱۲}

رساله مهم رشیدرضا در باب خلافت (الخلافة و الامامة العظمی) اندکی قبل از العالی خلافت انتشار یافت. این رساله اثری است که باید با توجه به زمینه سیر فکری رضا - تحول از ابراز طرفداری نسبت به خلافت عثمانی به نام شمول جهانی اسلام، به تفسیر نسبتاً بی‌طرفانه در باب انحلال آن - ارزیابی شود و همچنین به آرای تجدیدخواهانه او در قانونگذاری و مبارزه با جهل و خرافات در میان مسلمانان باید توجه کرد.^{۱۳}

رشیدرضا موضوع حکومت اسلامی را پس از پرداختن به مسائل خلافت پیش می‌کشد و این کار را در سه مرحله انجام می‌دهد:

- ۱- میانی خلافت را در نظریه و نگرش سیاسی اسلام پیگیری می‌کند.
- ۲- شکاف بین حکومت اسلامی و عملکرد سیاسی را در میان مسلمانان سنی نشان داده و مورد بررسی قرار می‌دهد.
- ۳- اندیشه خود را در مورد چگونگی حکومت اسلامی مطرح می‌سازد.

وهابیت و اشاعه سلفیه در مصر

دولت و مفتیان وهابی عربستان سعودی از اوایل قرن نوزدهم میلادی با برخی از متفکران و رهبران جریانهای اسلامی مصر و در راس آنها «جماعت

اخوان المسلمین»، «جماعت انصار سنت محمدی» و «جمعیت شرعی برای پیروی از اندیشه‌های سلفی و همکاری عاملان به کتاب و سنت محمدی» (جمعیه الشرعیة التعاون العلمیة بالکتاب و السنة) ارتباط برقرار کردند. این جریانها و رهبرانشان از طریق دعوت افراد، استفاده از مساجد و چاپ کتاب، به نشر و تقویت خط فکری سلفی و وهابیت حنبلی در مصر همت گماردند. اما به‌رغم این تلاشها، تفکر وهابی سعودی در حصار این جماعتها و رهبران آن باقی ماند و بیشتر نفوذ وهابیت در بین گروه انصار سنت و جریان محب‌الدین الخطیب به چشم می‌خورد. محب‌الدین الخطیب اولین کسی بود که به‌صورت رسمی اقدام به تاسیس انتشاراتی با نام «سلفیه» نمود و مجله‌ای تحت عنوان التوحید منتشر کرد. وی به‌شدت از سوی سعودی‌ها حمایت می‌شد. الخطیب هنگام ورود به مصر کتابهایی با نام العواصم من القواصم، الخطوط العارضیه، التحفه الاثنی عشریه منتشر کرد. او در این سه کتاب سعی داشت اندیشه و تفکرات مسلمانان را در مصر شکل دهد و آنها را به سوی وضع پیشین (سلفیه) سوق دهد تا طعمه آسانی برای گرفتارشدن در دام سعودیها باشند. شایان ذکر است کتاب «الخطوط العارضیه» پس از انقلاب اسلامی ایران چندین بار تجدید چاپ و به زبان انگلیسی نیز ترجمه شد و به هزینه یکی از سعودیها، منتشر و در مصر به‌طور گسترده توزیع شد.

پس از سرنگونی حکومت وقت و تصفیه گروه اخوان المسلمین در سال ۱۹۵۴ م، صحنه برای فعالیت گروههای وهابی خالی ماند، اما برپایی موسسه‌الازهر و حمایت جمال عبدالناصر (۱۹۶۸-۱۹۷۰ م) از این موسسه و نیز تلاش وی برای ایجاد تحول و پیشرفت در آن و همچنین جهت‌گیری خصمانه دولت مصر نسبت به عربستان سعودی، مانع از انتشار این جریان شد و از این‌رو، رشد این حرکت با کندی صورت گرفت؛ تا اینکه سرانجام به تنزل نهایی رسید. با روی کار آمدن سادات (۱۹۷۱ م) و ارتباط او با آمریکا و عربستان سعودی، جریان فکری وهابیت با تمام قدرت به فعالیت پرداخت و جماعت انصار سنت مانند یک موسسه وهابی با گروههای مخالف وهابیت به مقابله پرداخت. جماعت اخوان المسلمین دوباره در صحنه ظاهر شد و با مقبولیتی که نزد حرکت‌های اسلامی، جوانان و دانشجویان کسب کرد، به نشر و بسط تفکر وهابی پرداخت. در دهه هفتاد میلادی از سوی شاخه جوانان جماعت اخوان المسلمین و جماعت انصار سنت حرکت‌هایی شکل گرفت که تفکر وهابی را اشاعه می‌داد و جمعیت‌هایی اسلامی (مانند جمعیت سلفیه جمعیت جهاد، جمعیت اسلامی و جمعیت تکفیر) به وجود آورد که تا به امروز فعالیت می‌کنند. این جمعیتها همگی به تبعیت از عربستان سعودی تفکر وهابیت را تبلیغ می‌کنند.

جمعیت‌های سلفی در مصر

۱- جمعیت سلفیه:

این جمعیت که بر پایه تفکرات وهابی به وجود

آمده است، از هیچ‌یک از رهبران اسلامی مصر تبعیت نمی‌کند، بلکه از رهبران وهابی عربستان سعودی پیروی و به فتواهای آنان عمل می‌کند. در دهه هفتاد، رهبری آن برعهده دانشجوی جوانی به نام محمد برزوا بود. جمعیت سلفیه مبتنی بر جهت‌گیریهای سیاسی نیست، اما گروه‌هایی که از آن مشتق شده‌اند نسبت به حکومت، مواضع رادیکال دارند.

۲- جمعیت جهاد:

این جمعیت علاوه بر داشتن تفکرات وهابی، خواستار مقابله مسلحانه با دولت و تلاش برای برقراری دولت اسلامی از طریق جهاد است.

۳- جمعیت اسلامی:

این جمعیت نیز تا حدودی مانند جمعیت جهاد است، با این تفاوت که فعالیت جمعیت اسلامی به‌طور آشکار صورت می‌گیرد، اما فعالیت جمعیت جهاد به‌طور مخفیانه است و آنها انعطاف بیشتری نسبت به میراث فکری دارند.

۴- جمعیت تکفیر:

این جمعیت تنها در زمینه مسائل مربوط به قبرستانها، ضریحها، توسل به اهل قبور و پاره‌ای مسائل دیگر از افکار و سلوک وهابیت پیروی می‌کنند. موسس شاخه اصلی آن، شکری مصطفی بود. وی به استفاده مستقیم از کتاب و سنت معتقد است.

جمعیت جهاد و جمعیت اسلامی بر اهمیت وجود یک طرح کلی برای جنبش و عملکرد سیاسی اتفاق نظر دارند. این دو گروه به‌رغم اختلاف‌های اصلی، در چارچوبهای کلی برنامه تغییر سیاسی با هم مشترک‌اند. برجسته‌ترین این چارچوبها عبارتند از: الف- سرنگونی رژیم موجود و برپایی حکومت اسلامی، ب- رفع اختلاف‌های موجود در میان گروه‌های اسلامی.^{۱۴}

این گروهها و جریانها، به میراث اسلامی - یعنی به قرآن و سنت - به‌عنوان یک ایدئولوژی مبارزاتی نگاه می‌کردند که در عقاید سلفیه و ابن تیمیه محور مبارزات قرار می‌گرفت و به مبارزات خود توجیهی شرعی می‌دادند و دست به اعمال خشونت‌آمیز می‌زدند. گرچه هدف کلی آنها ایجاد حکومتی بر مبنای عقاید سلفیه بود، به‌رغم موضع خصمانه و خشونت‌بار جریانها و حرکت‌های اسلامی علیه دولت‌های اسلامی و تکفیر آنها، این حرکتها، به‌غیر از جریان سلفیه، هیچ عمل خصمانه‌ای علیه دولت وهابی عربستان سعودی نشان نمی‌دادند. جریانهای مذکور خطر بزرگی برای جماعت اخوان المسلمین - که از آن به‌وجود آمدند - و جمعیت انصار سنت و جمعیت شرعیه بر جای گذاردند و «جمعیت دعو» نیز مشکلات زیادی با دولت پیدا کرد. سادات برای تثبیت حاکمیت خود سیاست استثمار جمعیت‌های اسلامی و رهایی از دشمنان را در پیش گرفت و راه را برای فعالیت وهابیون سعودی هموار ساخت (این افراد سرانجام موجبات قتل او را فراهم کردند). جمعیت‌های سلفیه، الجهاد، جهاد اسلامی و گروه تکفیر به همراه اخوان المسلمین مجموعه حرکت اسلامی را در مصر تشکیل می‌دادند.

پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی

- آخرین دولت بزرگ

و مستقل اسلامی - اهل سنت

قطب‌نمای خود را گم کردند و

به تدریج کشورهای متعددی نظیر

عراق، عربستان، سوریه، لبنان، اردن

و... به‌عنوان کشورهای جداگانه‌ای از

دل این امپراتوری تجزیه شدند.

از این رویداد بزرگ، جنبشهای

متعددی مبتنی بر نهضت‌های

کلاسیک دینی به تدریج سر بر آوردند

سلفیه یعنی همان بستر وهابیت

مدعی است که هیچ مذهبی وجود

ندارد و باید به عصر سلف، یعنی

دوران صحابه، تابعین و تابعین تابعین

بازگشت و از همه دستاوردهای

مذاهب که حاصل قرن‌ها تلاش و

جستجوی عالمان فرقه‌ها بوده و

اندوخته‌ای گران‌سنگ از فرهنگ

اسلامی در ابعاد گوناگون پدید آورده

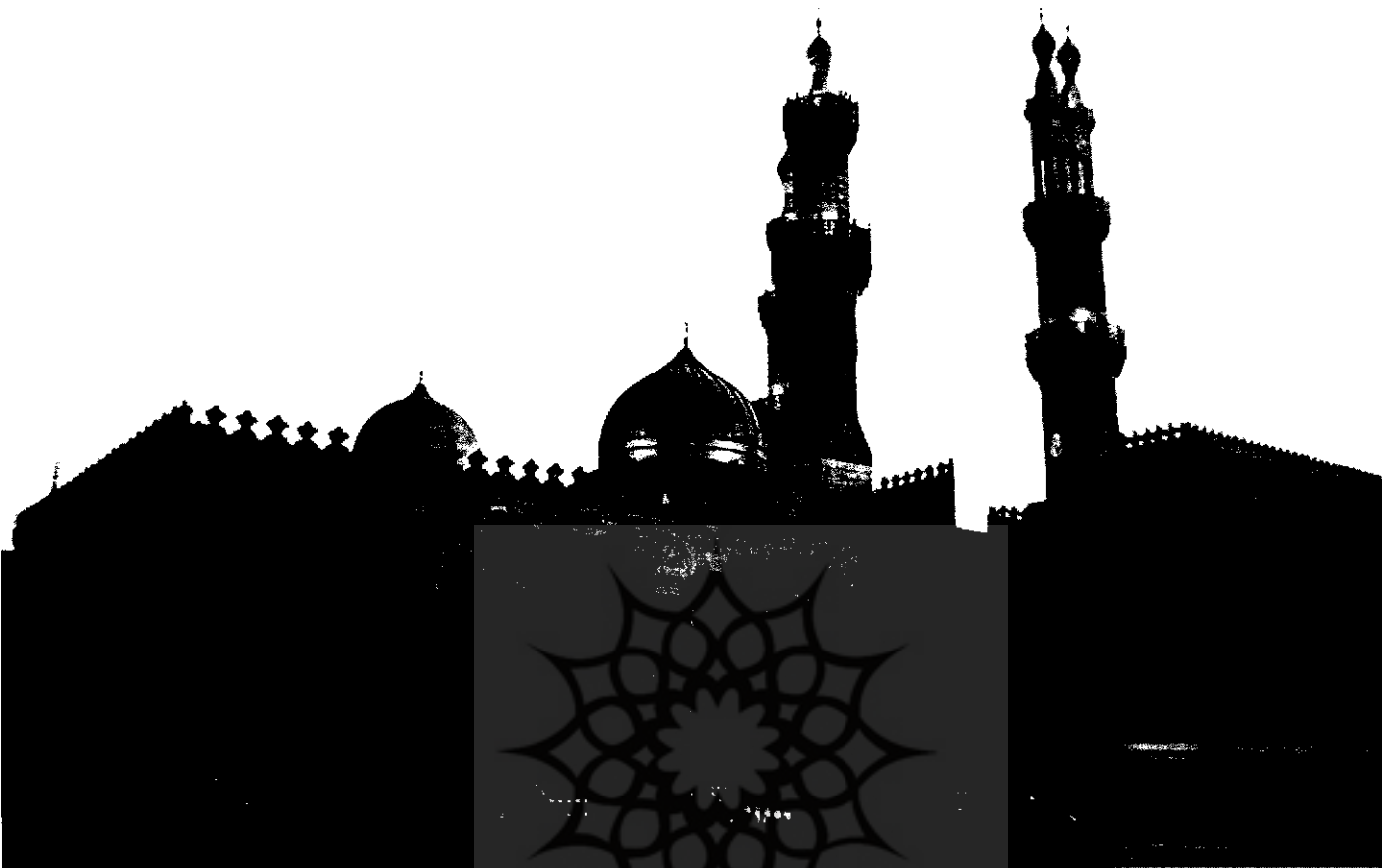
است و با پاسداشت پویایی اسلام و

فقه اسلامی آن را به پاسخگویی به

نیازهای عصر توانا ساخته است،

چشم پوشید و "اسلام بلامذهب" را

اختیار کرد



به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ م. و قطع روابط مصر و ایران، کلیه فعالیت‌های شیعی در مصر - که از ابتدای دهه ۱۹۷۰ آغاز شده بود - متوقف و حکم انحلال جمعیت اهل البیت صادر شد و بدین ترتیب، این فعالیتها با تنزل و رکود مواجه گردید

مبارزه شیعیان با جنبشهای سلفی‌گری

تاکنون تنها معارض فکری وهابیون سعودی و خط فکری سلفیه، جنبش شیعیان بوده است. از این رو، جریان‌هایی که به‌عنوان مجموعه حرکت اسلامی مصر از آنها نام بردیم. همواره علیه تشیع و جمهوری اسلامی ایران فعالیت می‌کنند؛ چنان‌که در جنگ هشت ساله عراق علیه ایران، بیشترین حمایت را از رژیم عراق به عمل آوردند.

آغاز فعالیت‌های شیعی در دوران معاصر به دهه ۱۹۷۰ م. باز می‌گردد که با تشکیل «دارالتقرب» شکل گرفت. دارالتقرب متشکل از شیوخ‌الازهر و جمعیت اهل البیت به ریاست سیدطالب رفاعی، یکی از شخصیت‌های شیعه عراق، است. این دو جمعیت اقدام به انتشار کتابهای متعددی مثل فدک، الشیعه و فنون الاسلام نمودند؛ ضمن آن که جمعیت‌های دیگری چون جمعیت جعفریه (منتسب به امام جعفر صادق علیه‌السلام) نیز در مصر به انجام فعالیت‌های شیعی مشغول شدند.

به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ م. و قطع روابط مصر و ایران، کلیه فعالیت‌های شیعی در مصر - که از ابتدای دهه ۱۹۷۰ آغاز شده بود - متوقف و حکم انحلال جمعیت اهل البیت صادر شد و بدین ترتیب، این فعالیتها با

تنزل و رکود مواجه گردید. سازمان امنیت مصر در گزارش خود درخصوص انحلال جمعیت اهل البیت اعلام کرد که این جمعیت تفکر شیعه را رواج می‌داد و تفکر مذکور، برای عقاید مردم و وحدت مصر خطر بزرگی به شمار می‌رود، ضمن آن که بسیاری از طلاب شیعه عرب و ایرانی با این جمعیت در ارتباط هستند و برای انتشار مذهب شیعه کمک‌های مالی فراوانی را جمع‌آوری می‌کنند.

وقوع حوادث مختلف برای شیعیان در مصر از حقایق و موانعی پرده برداشت که بر سر راه فعالیت آنها در این کشور وجود داشت. این مشکلات به دو دسته خارجی و داخلی تقسیم می‌شدند که از مشکلات خارجی می‌توان به چهار مورد اشاره کرد:

۱- مشکلات امنیتی ۲- فعالیت دستگاه‌های تبلیغی علیه آنها ۳- گروه‌های اسلامی ۴- نیروهای خارجی. مهمترین مشکل بر سر راه جمعیت‌های شیعی، همان مشکلات امنیتی بود که شامل جمعیت‌های سلفی و حامیان تفکر آنها و به‌طورمشخص دولت مصر می‌شد. به‌عنوان مثال، در نمایشگاه بین‌المللی کتاب قاهره در سال ۱۹۸۷ م. گروه‌های سلفی اطلاعاتیه‌هایی را در میان مردم پخش کردند و بدین وسیله آنها را از کتابهای ناشران شیعه برحذر داشتند. پس از این ماجرا، میان جریان سلفی و

ناشران شیعه مصری و لبنانی درگیری آغاز شد و به حدی شدت یافت که به زدوخورد تن به تن منجر گردید. این درگیری در طول ایام نمایشگاه ادامه یافت. به دنبال وقوع این حوادث در نمایشگاه، اداره امنیت مصر، سرپرست وقت دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی ایران را به اتهام ترویج و اشاعه تفکر شیعی مجبور کرد خاک مصر را ترک کند.

یکی دیگر از مشکلات شیعیان در مصر در مواجهه با تفکر سلفی، وجود فعالیت نیروهای خارجی بود. از جمله نیروهای خارجی که در مصر پرچم مخالفت را علیه شیعه و ایران برافراشتند، کشورهای عراق، عربستان سعودی، آمریکا و اسرائیل بودند. پس از خاتمه جنگ ایران و عراق و آغاز جنگ خلیج فارس، عربستان سعودی موضعی به ظاهر مسالمت آمیز درباره شیعیان اتخاذ کرد، اما مواضع ضد شیعی توسط سلفیون مصر و دیگر کشورها تقویت شد.

در کل باید گفت: وهابیون و موسسات وابسته به آن و حرکت‌های سلفی برای مقابله با حرکت‌های شیعی و اشاعه تفکرات خود از هیچ اقدامی کوتاهی نمی‌کنند؛ چنان‌که در سه سال گذشته، ده‌ها کتاب ضد آل سعود، مصادره شده و از چاپ روزنامه‌های افشاگرانه در خصوص جرایم و منکرات آل سعود جلوگیری به عمل آمده است. حتی در سطح دانشگاه مصر نیز دولت سعودی توانست استادان بسیاری را جمع کند که علیه گروه و جریانی که در سطح دانشگاه علیه وهابیون فعالیت می‌کنند، دست به خشونت بزنند.^{۱۵} در حال حاضر، ال‌زهر با صدور فتوای تکفیری علیه نویسندگان و متفکرانی که مخالف وهابیت‌اند، نقش بزرگی در خدمت به وهابیت و آل سعود بر عهده دارد.

پس از ترور انور سادات، حمله گسترده‌ای علیه کتاب‌های وهابیون، ابن تیمیه و شاگردانش در مصر صورت گرفت؛ چراکه دولت معتقد بود همین کتاب‌ها جمعیت جهاد را بر آن داشت تا سادات را به قتل برسانند. برخی خواستار آتش زدن این کتاب‌ها شدند، اما بنا به علل نامعلومی این حمله متوقف گردید.

نقش دولت سعودی و خط فکر وهابیت در مصر تنها به نفوذ در حکومت و جمعیت‌های اسلامی آن محدود نمی‌شود، بلکه دولت سعودی فعالیت‌های نشر کتاب در مصر را نیز تحت نفوذ خود در آورده است. دولت وهابی سعودی برای تعمیم کتاب‌های وهابی، به عناصر جمعیت‌های سلفیه کمک کرد تا مراکز نشر خود را در مصر تاسیس کنند. در حال حاضر، کتاب‌های وهابیون و ابن تیمیه و شاگردانش از جمله کتاب‌هایی‌اند که در مصر بیشترین شمارگان را دارند. بخشی از این کتاب‌ها به طور رایگان و برخی با قیمت‌های ارزان در اختیار مردم قرار می‌گیرند و مابقی به کشورهای آفریقایی، جمهوری‌های سابق شوروی، اروپا و آمریکا ارسال می‌شوند.

خط فکر سعودی تنها به کتاب محدود نمی‌شود، بلکه بر سایر فعالیت‌های هنری - از قبیل فیلم و سینما

- نیز سایه افکنده است. حضور گسترده سعودیها در بیشتر امور فرهنگی مصر باعث شده است که گروه‌های اسلامی و سلفی و همچنین اندیشمندان و روشنفکران به مخالفت با عربستان سعودی برخیزند. گرچه عملکرد اپوزیسیونی این گروه‌ها تاکنون به نتایجی نیز دست یافته است، اما هدایت اصلی و فکری جریان‌های داخلی مصر همچنان از ناحیه سعودیها و افراد وابسته به آنان انجام می‌گیرد.

نتیجه

روشن شد که عصر سلف، گروه‌های مختلف و دسته‌هایی منسوب به اسلام و مسلمین را در برمی‌گرفت که به دلایل و عوامل گوناگون از شیوه مورد استاد عامه علما و پیشوایان مسلمانان در فهم، تفسیر و تویل متون دینی روی برتافته و به دام گمراهیها و سرگسنگیهای گوناگون افتادند. سپس هریک از این فرقه‌ها در درون خود به دسته‌ها و گرایش‌های متفاوت تقسیم شدند و دیگری را کافر خواندند.

با آغاز قرن نوزدهم میلادی، حرکت‌های اصلاح دینی جنبش‌هایی را در کشورهای عربی و اسلامی شکل دادند که در ترویج عقیده سلفیه در محافل فرهنگی - اجتماعی موثر بودند. بدین ترتیب، پس از گذشت یک قرن، این واژه از عنوانی به منظور تبلیغ برای حرکتی «مذهبی» - یا به عبارتی «فرقه‌ای» - به یک جنبش مبارزاتی و به ایدئولوژی رادیکال مذهبی در میان اهل سنت تبدیل شد.

گرچه سیر تاریخی شکل‌گیری ایدئولوژی مبارزاتی اهل سنت را در مصر بررسی کردیم، امروزه شاهدیم که گروه‌هایی سلفی و افراطی به وجود آمده‌اند که خود آغازگر جنبش‌های بنیادگرایانه و افراطی شده‌اند. اطلاق واژه بنیادگرایانه به آن گروه از مسلمانانی که می‌خواهند حکومت‌های ملی‌شان براساس بنیادهای اسلام پی‌ریزی شود، با پاره‌ای تعارضات در محتوای سیاسی و ایدئولوژی آنها روبرو شده که نمونه بارز آن را می‌توان در حکومت وهابی سعودی ملاحظه کرد. دولت عربستان سعودی که بر پایه ایدئولوژی وهابیت بنا شده است، نظر به سلطه اندیشه سلفی در داخل کشور، در نوع سیاست خود در قبال آمریکا و شیعیان دچار تعارض شده است؛ بدین معنا که گرایش دولت وهابی عربستان سعودی به آمریکا بیشتر شده و با شیعیان و به‌ویژه با جمهوری اسلامی ایران نیز در چند سال اخیر ملایم‌تر گردیده است، اما سلفیون این کشور به‌شدت با شیعیان مخالف‌اند و آمریکا را دشمن اصلی خود می‌دانند.

سلفیه گرچه در گذشته به لحاظ اعتقادی با افکار وهابیت همسو بودند، اما امروزه می‌توان چارچوب عقیدتی این گروه را تحت عنوان یک ایدئولوژی مبارزاتی و رادیکالیستی در میان اهل سنت تفسیر کرد که افکار انقلابی آن در منطقه نجد عربستان (که منطقه‌ای سلفی‌نشین است) نمود بیشتری دارد. آنان حتی به حمایت عربستان از آمریکا، به‌ویژه در

جریان مبارزه جهانی علیه تروریسم پس از وقایع ۱۱ سپتامبر، به‌نوعی اعتراض دارند و همین اعتراض‌ها بود که در نهایت دولت آمریکا را به پرهیز از اعمال فشار بر دولت عربستان در خصوص مسائل داخلی واداشت.

طالبان و طرفداران جدی این تفکر، نوع جدیدی از بنیادگرایی و رادیکالیسم اسلامی را به جهان عرضه داشتند که هرگونه سازش میان اسلام و غرب را رد می‌کند. تفکر سلفی‌گری به بنیادگرایی اسلامی در هزاره سوم میلادی چهره و هویت جدیدی بخشیده است که هیچ نوع سازش با دیگران و هیچ‌گونه نظم و ایدئولوژی‌ای جز خودش را قبول ندارد.

به‌طور کلی، جریان سلفی‌گری و به‌ویژه نوع رادیکال آن که در مصر قوت بیشتری یافت، محبوبیت چندانی در جهان ندارد. روشنفکران عرب، غرب و اسلامی این تفکر را نمی‌پذیرند و سعی در کاهش قدرت آن دارند. اما امروزه سلفی‌گری به ایدئولوژی‌ای تبدیل شده که مسلمانانی را در سراسر جهان به خود جذب نموده است. دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد را می‌توان شروع عصر مبارزات شیعیان در اقصی نقاط جهان نامید که در ایران و لبنان اوج گرفت و به ثمر نشست. با این حال، در ادامه اوج مبارزات مسلمانان، هم‌اکنون نیز شاهد تداوم این مبارزات البته به نوعی دیگر در میان اهل سنت هستیم. ■

پی‌نوشت‌ها

۱. علی اصغر فقهی، وهابیان، انتشارات صبا، ۱۳۵۲، چاپ اول، ص ۲۰
۲. عبدالمحسن مشکوئالدینی، اختلاف روش‌های فکری در اسلام، مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، تابستان ۱۳۵۴، ش هشتم، ش دوم، ص ۵۰۹
۳. دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۶، ص ۷۲۲
۴. یوسف قضایی، مناظرات امام فخر رازی، تهران، تابستان ۱۳۶۱، صص ۲۰۸، ۲۰۹
۵. رمضان البوطی، سلفیه بدعت یا مذهب، ترجمه: حسن صابری، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳، چاپ اول، ص ۲۷۷
۶. مقصود فراستخواه، سرازار نواندیشی معاصر، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، چاپ سوم، ص ۱۲۹
۷. دانشمند سوری و استاد دانشگاه دمشق
۸. رمضان البوطی، همان، ص ۱۶
۹. همان، ص ۸
۱۰. حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی، خوارزمی، ۱۳۷۲، چاپ سوم، ص ۱۲۸
۱۱. حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، امیرکبیر، ۱۳۷۶، چاپ پنجم، ص ۱۵۷
۱۲. حمید عنایت، اندیشه‌ها و نهادهای سیاسی در اسلام، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۲۵
۱۳. برای مطالعه آثار رشیدرضا درباب خلافت، در ارتباط با تجددخواهی او نگاه کنید به: Malcom Kerr, Islamic Reform, Berkeley, 1966, pp 153-208
۱۴. سیداحمد رفعت، جنبش‌های بنیادگرایی اسلامی در مصر، ترجمه: مرصیه زارع زردیلی و صفری روستایی، نهضت، س اول، ش اول، بهار ۱۳۷۹، ص ۶۹
۱۵. از این افراد می‌توان به عبدالصبور شاهین، استاد دانشگاه قاهره، و دکتر احمد عمر هاضم در دانشگاه الازهر اشاره کرد.